

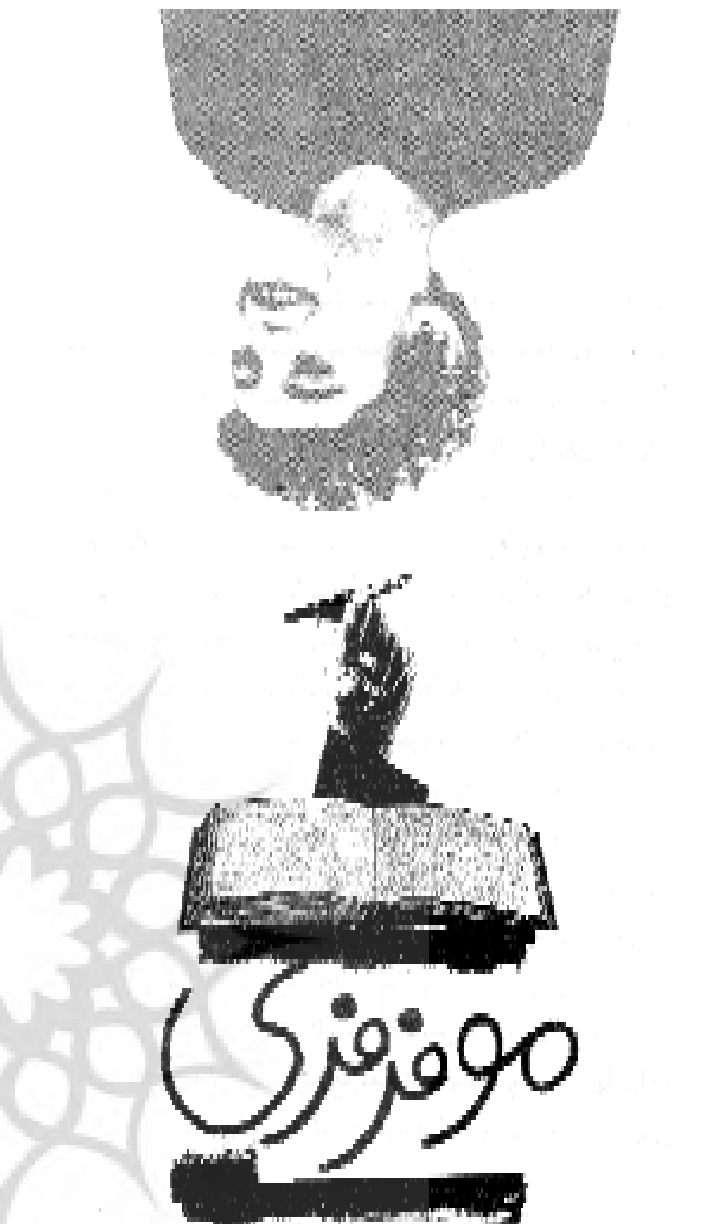
## چند پرسش باقی مانده

- عنوان کتاب: حکایت پیر و جوان
- نویسنده: ناصر الدین قاجار
- به کوشش: مهدی میرکیانی
- ناشر: قدیانی
- نوبت چاپ: اول - ۱۳۸۰
- شمارگان: ۳۳۰۰ نسخه
- تعداد صفحات: ۶۲ صفحه
- بهای: ۴۰۰ تومان

شک نیست که پیشینه ادبیات کودک کشورمان، بسیار بیش از آن چیزی است که در کتاب‌های درسی دوره پهلوی نوشته شد و امروز هم تکرار می‌کنیم. ادبیات کودک (هم چون سایر شاخه‌های ادبی) از دیرباز، حتی پیش از پیدایی خط و کتابت وجود داشت و در طول تاریخ، آثار مکتوب و غیر مکتوب فراوانی در این حوزه به وجود آمد و سپس با پیدایی صنعت چاپ، در دوره فتحعلی شاه، برخی از این آثار به زیور طبع آراسته شد. متأسفانه، در میان پژوهش‌های صورت گرفته درباره ادبیات کودک، کم‌تر به این متون توجه شده است. از جمله معدود کارهای انجام شده، تصحیح و تجدید چاپ و حاشیه نویسی دکتر انوری، بر نصاب الصبایان است که در نشر دانشگاهی منتشر شده و چند کار پراکنده دیگر که از دقت علمی خالی است.

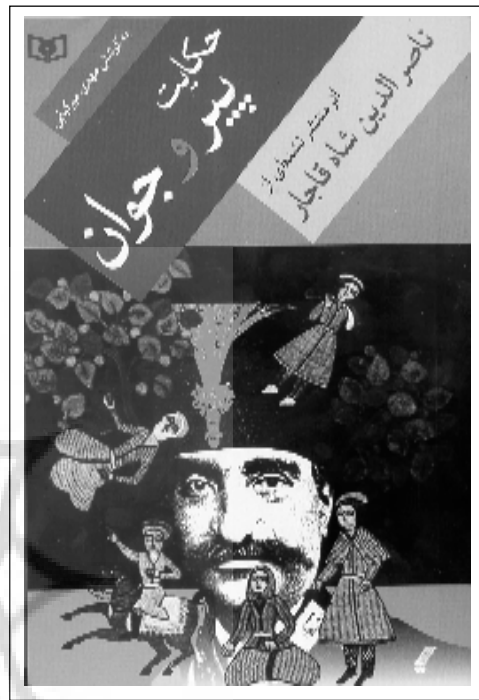
مهدی میرکیانی، نویسنده خوش ذوق داستان‌های کودکان که پیشتر شش داستان منتشر نشده سید جمال الدین اسدآبادی را شناسایی و منتشر کرده بود، نسخه‌ای از یک داستان قدیمی، با نام «حکایت پیر و جوان و طفل» را در کتابخانه ملی یافته که به سال ۱۲۸۹ کتابت شده و بر اساس جمله‌ای که پشت کتاب نوشته شده و برخی اشارات، داستان آن را به ناصرالدین شاه نسبت داده است. جدا از آن که نویسنده کتاب، چه کسی باشد، اصل داستان سند ارزشمندی است و در تاریخ ادبیات داستانی جدید ایران، نقطه عطفی مهم محسوب می‌شود.

همان گونه که کوششگر کتاب، در مقدمه نوشته است، توصیف و ریزنگری‌های داستان، شیوه گفتار نویسی، رعایت زاویه دید و بسیاری نکات دیگر، با توجه به زمان نگارش داستان، حاکی از اولین آشنایی‌ها با داستان نویسی جدید غربی و اولین کوشش‌ها برای خلق آثاری به این شیوه است. فصل «حکایت طفل»، در حوزه ادبیات کودک، بسیار حائز اهمیت است. نویسنده، چنان واقع‌گرایانه، دنیای یک کودک و رفتار او را توصیف کرده که هنوز قابل تحسین است و از شناخت قومی و توجه دقیق او به دنیای کودکان، حکایت دارد. طنز آمیخته با نثر داستان هم زیبا و خواندنی است. ضمناً این داستان‌ها



داستان موفرفری، با پرداختی هنری نشان داده است که نظام تربیتی و نحوه برخورد با کودکان و نوجوانان در این نظام تربیتی، با مشکل روبه‌روست و محصولات چنین نظامی، بالاخره هنجارها و مطلوب‌های این نظام تربیتی را زیر پا خواهند گذاشت. از تأکید نویسنده در سطور اول داستان، بر خیالی بودن شخصیت‌ها نیز می‌توان به نکات جالبی دست یافت. این تأکید هم می‌تواند به تصور خیالی و غیرواقع‌گرایانه نظام تربیتی از کودک و نوجوان، اشاره داشته باشد و هم به این نکته که حتی در عالم خیال هم برخوردهای اقتدارگرایانه، در امر آموزش و تربیت جواب نمی‌دهد، چه برسد به عالم واقع. تا وقتی که مرجع تشخیص خوب و بد یک نسل، نسل دیگری باشد و این تشخیص، با اقتدار و از منظر خدایی، آفریدن یک شخصیت و شکل دادن به او، صورت گیرد، راه به جایی نخواهیم برد. توجه به تحلیل معنایی داستان، نباید ما را از ارزش ادبی این اثر غافل کند. نویسنده با به کار بستن تمهیداتی، توانسته است در عین توجه به پیام ادبیت اثر را نیز تقویت کند؛ ضمن این که با رگه‌هایی از طنز، به جذابیت اثر نیز کمک کرده است. از این داستان، باز هم می‌توان برداشت‌های دیگری کرد و همین امکان تفسیر و تأویل، می‌تواند یکی از معیارهای ارزشیابی آثار ادبی باشد.

## ○ سیدعلی کاشفی خوانساری



تصاویر بکر و واقع‌گرایانه از زندگی، عادات، تفریحات، پوشش و... مردم دوره قاجار را ارایه می‌کند که نمونه آن را در یادداشت‌های رسمی منشیان درباری نمی‌توان یافت. خلاصه آن که اصل داستان، ارزشمند و تجدید چاپ آن کاری مفید و پستدیده و کوشش کوششگر، لایق تمجید است.

اما درباره نویسنده کتاب و هم چنین، تاریخ نگارش داستان، کوششگر محترم، به اشتباه افتاده است. این حکایت «درک بهار» نام دارد که در شماره‌های ۱۸ تا ۲۰ روزنامه ملتی، به تاریخ‌های جمعه ۲۳ ذی الحجه ۱۲۸۴ و جمعه ۲۱ محرم و جمعه ۱۳ صفر سال ۱۲۸۵ هجری قمری، به ترتیب در ۷ صفحه، ۵ صفحه و ۵ صفحه به چاپ رسیده است. و مطابق امضای صریح مطلب، نویسنده آن، حکیم الممالک، پزشک دربار ناصر و نویسنده همکار روزنامه‌های دارالطباعة ناصری است. (خوشبختانه دوره کامل روزنامه ملت سینه ایران یا روزنامه ملتی، به کوشش استاد سید فرید قاسمی، در مرکز گسترش آموزش رسانه‌ها، در سال ۱۳۷۴ تجدید چاپ شده و در دسترس است.)

روزنامه ملتی، در سال ۱۲۸۳ قمری، توسط علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه، وزیر علوم وقت، بنیان گذاشته و مجموعاً تا سال ۱۲۸۷ هجری، در ۳۴ شماره (تقریباً به شکل ماهانه) منتشر شد. هدف از انتشار این روزنامه، ارایه نشریه‌ای غیر رسمی و غیر دولتی بود که با زبانی مردمی و بدون تشریفات، از مسائل مورد علاقه مردم سخن بگوید. همچنین، گفته‌اند که انتشار این نشریه، در حقیقت، پاسخی بود به روزنامه‌های جذاب فارسی که از خارج از مرزها به ایران می‌رسید و حکومت خواسته رسانه‌ای خودی را جانشین آن سازد. روزنامه ملتی، عملاً یک روزنامه ادبی (و اولین روزنامه ادبی ایران) بود، و در شماره‌های مختلف آن، اشعار و شرح حال شاعران مختلف درج شده است. این روزنامه، با خط نستعلیق و با چاپ سنگی، در چاپخانه دولتی دارالفنون، به چاپ می‌رسیده است. سید فرید قاسمی، بر اساس فهرست مشترکان روزنامه، شمارگان آن را ۱۱۱۵ نسخه ذکر کرده است. در شماره‌های ۱۸ تا ۲۰ روزنامه ملتی که این داستان چاپ شده، به جز سر لوحه

روزنامه که تصویر سر در مسجد شاه در بازار تهران است، مطلب دیگری به چشم نمی‌خورد.

تیترا شماره ۱۸ «درک بهار» است و در ابتدای آن، این جمله به چشم می‌خورد: «میرزا علیقلی حکیم الممالک تفضیل تازه‌ای به طور حکایت در ادراک بهار و تاثیرات نوشته بود. چون خالی از مزه و فایده نبود در این روزنامه طبع نمود.» این مطلب، تاریخ «بیستم شهر ذی الحجه الحرام هزار و دویست و هشتاد و چهار هجری» و امضای «حکیم الممالک» را دارد. شماره ۱۹ تیتراش چنین است: «بقیه شرح درک بهار و قصه جوان حکیم الممالک» و چنین پایان می‌یابد: «اتمام حکایت جوان شد و انشاء الله ابتدای حکایت پیر، در روزنامه آینده خواهد شد. سیم محرم الحرام ۱۲۸۵ حکیم الممالک» تیترا شماره ۲۰ «بقیه درک بهار و قصه پیر» نام دارد و جملات پایانی آن چنین است: «تمام شد حکایت پیر و جوان و طفل، چهارم صفر المظفر سنه ۱۲۸۵ حکیم الممالک. بعد از این گاهگاه از افکار مختلفه حکیم الممالک در این روزنامه ملتی چاپ خواهد شد. ان شاء الله تعالی.» متن چاپ شده در روزنامه، با متنی که میرکیانی، در نسخه خطی یافته و به چاپ رسانده، تفاوت آشکاری ندارد و احتمالاً کاتب نسخه خطی «عبدالکریم منشی طهرانی»، حدود چهار سال و نیم پس از چاپ روزنامه، آن را از روی نسخه‌های روزنامه کتابت کرده است.

شاید علت اشتباه ظهرونیس نسخه خطی و کوششگر کتاب، در انتساب آن به ناصرالدین شاه، ماجرای مطلب «معراج معکوس حکیم الممالک» باشد که کارشناسان و مورخان، نگارش آن را به ناصرالدین شاه نسبت می‌دهند.

در شماره ۲۱ روزنامه ملتی، مورخ سوم ربیع الثانی ۱۲۸۵، چنین می‌خوانیم: «خدمت نواب مستطاب اشرف و الا اعتضاد السلطنه العلیه العالیه وزیر علوم و صنایع و تجارت و غیره و غیره معروض می‌دارد. چون سر کار والا در نمره بیستم روزنامه ملتی در شرح درک بهار و انجام حکایت پیر اشعاری بدان فرموده بودید که گاه گاه از افکار و تحریرات این بنده مختصری از برای اشتغال و استحضار عامه نگارش فرمایند شکرانه این مرحمت را حاضر و مستعد بود تا در هنگام فرصت بزم دوستان را ارمغانی دیگر آورد و حکایتی تازه‌تر بنگارد ولیکن در این اوقات که موبک مسعود اعلی حضرت همایون اقدس شهریاری روحنا فداه نهضت (زهدت) افزای مرغزار لار است یکی از ارباب ذوق و حکمای اردو که وسعت خیالش بحری است بی‌پایان و در انشای حکایات و روایاتش قدرتی است نمایان و شایان، محض نظر مرحمتی که پنهان با این عبد دارد معراج معکوسی و حکایت مأنوسی به اسم ارادتمند به رشته بیان آورده بود که گر چه از اقوال و افعال این بنده نبود ولی دور از شرایط انصاف می‌نمود که عبارات شیرین و مضامین بهجت آئینش که حاوی مطالب حکمت و لطایف صحبت بود در روزنامه ما مندرج نشود پس صواب چنان دید که هم او (آن) را خدمت سر کار والا فرستد که در روزنامه آینده چاپ نمایند، ان شاء الله پس از اتمام آن نیز غالب از اوقات از افکار دانشمندان یا خود این بندگان تقدیم خواهیم نمود که از توجه سر کار والا چاپ شود که خوانندگان روزنامه ما را مثمر ثمر و مورت تفریح خاطر گردد. اردوی لار شهر ربیع الاول هزار و دویست و هشتاد و پنج هجری، حکیم الممالک.»

از احترامی که حکیم الممالک، به نویسنده مطلب گذاشته و از غرور و تبختر نویسنده، آزادی بیان و بی‌باکی بی نظیر او را در آن ایام و شوخی‌های تندش با اطرافیان، چنین نتیجه گرفته‌اند که نویسنده این مطلب، ناصرالدین شاه است. (و البته انصافاً ناصرالدین شاه هم در داستان‌نویسی متبحر بوده است. و این از نویسنده پر نویس و پر خوانی چون او که مدام با روزنامه و مجلات فرنگی مأنوس بوده و خود یادداشت‌ها، سفرنامه‌ها و اشعار فراوانی نوشته است، بعید نیست.)

ماجرای داستان معراج معکوس حکیم الممالک هم شنیدنی است. پس از چاپ روزنامه، شاه متوجه می‌شود به صلاح نیست که این مطلب، توسط خوانندگان روزنامه خوانده شود؛ چون ممکن است نسبت به درباریان جری شوند. لذا دستور می‌دهد روزنامه



و در فرهنگنامه‌های مختلف به معنای اتاق تزئین شده، اتاق رو به حیات، اتاق رو به آفتاب و اتاق دارای پنجره‌های رنگی به کار رفته است و می‌رود و اصطلاحاً همان اتاق مهمانی، پذیرایی و مهمانخانه بوده است.

در همان صفحه، در متن در دسترس کوششگر، لغت «فغان» به صورت «فقان» ضبط شده بوده که توضیح و توشیح نشده است و در صفحه ۵۵، لغت «منبتی» که کوششگر نتوانسته بخواند و آن را با «کذا در اصل» متذکر شده، در متن اصلی، «منتسبی» است. در پایان، ضمن تأکید دوباره بر ارزش کتاب، امیدواریم در چاپ‌های بعد، نام نویسنده و تاریخ نگارش آن، تصحیح شود و کوششگر محترم و ناشر کتاب هم به انتشار چنین رساله‌های ارزشمندی ادامه دهند.

#### منابع:

۱. روزنامه ملتی، به کوشش و مقدمه: سید فرید قاسمی، ناشر: مرکز گسترش آموزش رسانه‌ها ۱۳۷۴
  ۲. سرگذشت مطبوعات ایران (۲ جلد) نویسنده: سید فرید قاسمی، ناشر: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰
  ۳. تاریخ تحلیلی مطبوعات ایران، سید محمد محیط طباطبایی، انتشارات بعثت، چاپ دوم ۱۳۷۵
  ۴. تاریخ روزنامه‌نگاری ایرانیان و دیگر پارسی نویسان، ناصرالدین پروین، مرکز نشر دانشگاهی ۱۳۷۷
- \* حکیم الممالک، نوه یکی از کلیمیان اصفهان بود که پدرش به اسلام گرویده بود. در پاریس، طب خواند و در زبان فرانسه تبحر داشت. مسئولیت‌های دولتی و حکومت ولایات مختلف را پذیرفت و فی‌المثل از ابتدای قرن ۱۴ تا ۱۳۰۸، حکومت خوانسار و گلپایگان و مناطق اطراف را به عهده داشت و در آن جا به عمران پرداخت. آثاری در نظم و نثر و کتاب سفرنامه خراسان، از او باقی مانده است. وی، به سال ۱۳۳۱ قمری درگذشت.

جمع آوری و خمیر شود و مجدداً در تاریخ ۹ جمادی الاول، روزنامه ملتی، با شماره ۲۱ به چاپ می‌رسد و آن شماره جمع آوری شده، نادیده گرفته می‌شود. (و این احتمالاً اولین توقیف روزنامه، در تاریخ مطبوعات ایران است). ضمناً در شماره ۲۱ اولی عبارت «بقیه در روزنامه آینده»، به چشم می‌خورد و چون در شماره‌های بعد، هیچ اشاره‌ای به داستان معراج معکوس حکیم الممالک نشده، ما را از تغییر تصمیم شاه در درج این مطلب و جمع شماره مذکور مطمئن می‌سازد. (و باید از آن فرد درباری که این شماره را حفظ کرده و از مرحوم دکتر رضوانی و سید فرید قاسمی که تجدید چاپ این روزنامه توقیف شده را ممکن ساختند، سپاسگزار بود).

اما چند نکته کوچک درباره متن تصحیح شده، در اوایل داستان، صفحه ۲۲ آن جا که کودک به کلاغ سنگ می‌زند و از تعطیلی مکتبخانه اظهار خوشحالی می‌کند، بی‌دلیل کلمه «آخوند» حذف شده و به جای آن نقطه چین آمده که علت آن روشن نیست. «آخوند» به معنای فرد درس خوانده، لغت مصطلحی برای معلمان کم سواد و بد اخلاق مکتبخانه‌ها بوده و نارضایتی طفلی از معلمش، هیچ ربطی به ساحت مقدس و مقام شامخ روحانیت ندارد. در صفحه ۲۳، در جمله «پسر کلاهش را برداشته، بر هوا انداخته گفت...» بین انداخته و گفت داخل قلاب «و» اضافه شده، حال آن که متن اصلی صحیح است و پس از صیغه وصفی فعل، حرف عطف جایز نیست. در صفحه ۳۳، «پنجره‌های ارسی» در زیر نویس «پنجره‌های روسی که هنگام باز کردن آنها را بالا می‌کشند»، معنی شده است. حال آن که لغت ارسی (با گویش‌های مختلف اراسی، آریسی، اوراسی و...) در مناطق مختلف ایران